بسم الله الرحمن الرحیم.

مجازات پدر در برابر کشتن فرزند

طاهره سترگ

ماجرای قتل دختر نوجوان تالشی توسط پدرش در شبکه های اجتماعی با بازتاب های گسترده ای مواجه شده است.

خبر این است: رومینا دختر ١٤ ساله تالشی به دلیل فرار با دوست پسرش به شکل فجیعی با داس توسط پدرش در خواب به قتل رسید.

قاتل پس از ارتکاب جرم توسط پلیس دستگیر شد.

خبرنگار روزنامه ایران با انتشار تصویری، ذیل آن نوشته است: با افتخار اسم همه مردان فامیل را در اعلامیه تحریم نوشته اند. چون لکه ننگ را پاک کرده‌اند و حالا می‌توانند مردی‌شان را فریاد بزنند!»

و امَا پدر؛ نماد اقتدار و تکیه‌گاه دختر، دختری که در زمان کودکی با مهر و محبّت دخترانه، او را در آغوش می‌گیرد تا روزی عصای پیری پدر باشد. پدری که دختر جانش را می‌دهد تا پدر کوچکترین آسیبی نبیند، دختری که به سفارش پیامبر رحمت، رحمت است و داشتن او از نظر رسول الله افتخار و نور چشم....

و امّا خشم یا نفرت، که فرو بردن آن سخت و سفارش امام سجاد(علیه السلام) بر فرو بردن آن است زیرا نمادی از شیطان است.... و امّا غیرت، غیرت دینی یا تعصب جاهلی، فرق است بین آن ها...

قتل یا قیام برای ریختن خون خود؟ مگر نه آنکه قاتل فردی از اُمّت است که خود را کشته است....

مگر نه آنکه در آیات کریمه می خوانیم: (وَ مَن یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِیمًا)

این آیه ناظر به آن است که اگر کسی مؤمنی را به عمد بکشد، کیفر او جهنم است که در آن همواره خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برایش عذابی بزرگ آماده سازد.[1]

---

[1] . سوره نساء/٩٣

خدای سبحان آنچه را برهم زننده یک نظام است تحریم کرده و برای آن عقوبت و احکامی تند و سنگین و شاقّ همچون قصاص[۲] قرار داده است. مواردی مانند قتل از این باب به شمار می آید.

از آنجا که یکی از احکام کیفری با نام قصاص همچون دیگر احکام الهی مانند احکام خانواده، احکام عبادی، احکام اجتماعی، احکام اقتصادی و حتی احکام خوراکی‌ها مورد اهمیت می باشد؛ اما می توان امروزه شاهد آن بود که قضاوت های نابه‌جا و یا ناصحیح در بعضی موارد حق را پایمال و جلوه ناخوشایندی از آن به تصویر می کشد و از آنجا که عدل به معنای معادل و از سنخ تشریع است و نه تکوین، سقوط عدل نیز به صورت معاوضه و تبدیل است و نه مجانّی و این درحالی است که در آخرت از انسان مجرم و متّهم، معادل عذاب اُخروی، نظیر مالی که به عنوان فدیه برای دفع عذاب پرداخت می‌گردد، پذیرفتنی نیست و لذا معادل و جایگزینی در برابر عذاب اُخروی نتوان یافت تا خود را از آن بری کند و در آخرت کیفر جهنّم دارد...

حال سئوال اساسی اینجاست که یک پدر بعد از اینکه به خود جرأت داد و هویت زنانه فرزندش را نادیده گرفت(حال به هر دلیلی) و مرتکب قتل فرزندش شد؛ آیا صحیح است که بدون اشدّ مجازات تنها به دادن دیه اکتفا نمود و او را رها کرد؟ نظر اسلام در اینباره چیست؟ جبران تحقیر تاریخی زن در گرو کدام امر است؟ (پذیرش انتخاب او و یا قتل او به خاطر نافرمانی از سخن پدر؟)

اما از حق هم نگذریم آن‌گاه که زن و یا دختر احساس می کند، خداوند، خود او و جامعه از وی انتظاراتی دارند که می تواند در آن مسیر به خوبی ایفای نقش کند، هم از زن بودن خود احساس رضایت می‌کند و هم تدبیر خداوند نسبت به خود را که در قالب اعطای توانمندی‌های خاص و آموزه ها و قوانین ویژه از جمله پذیرش نقش های متمایز و به کارگیری صحیح توانمندی های زنانه و درنهایت احساس ارزشمندی نموده و شاید طبق حدیث خصال النساء؛ زهو[۳] و خودخویشتنداری خود را حفظ می‌نمود(لزوم خویشتن داری جنسی) و به راحتی در آماج شهوات و هوس ها تسلیم نمی شد و به نحوی اخلاق عفت محور خویش را حفظ می نمود و اگر غیر از این باشد چه بد جامعه ای است، جامعه ای که فرهنگ تقابل و تعارض یا والدین را رخ نموده و جوان را تافته‌ای جدابافته از ایشان تصویر نموده و احترام به والد را تا زمانی جایز شمرده که مخالف منافع فرزند نبوده و در این صورت شاهد از خودبیگانگی و عدم تعادل شخصیتی خواهیم بود؛ چرا که تصویری که زن، تحت تأثیر فرهنگ مسلط چنین جامعه‌ای نشان می‌دهد؛ با ساخت تکوینی و فطری او

---

[۲] . قصاص به معنای قصّ، تتبع و دنبال کردن اثر است؛ و به معنای پیگیر خون مقتول شدن است.(مفردات، ص٦٧١-٦٧٢- ق ص ص) همچنین بدین معناست که آنچه از کسی سرزده، نسبت به وی اعمال شود.(التفسیرالکبیر، مج۳، ج۵، ص۵۱)

[۳] . خیار خصال النساء شرار خصال الرجال: الزهو و الجبن و البخل، فاذا کانت المراۀ مزهوۀ لم تمکن من نفسها، و اذا کانت بخیلۀ حفظت مالها و مال بعلها، و اذا کانت جباتۀ فرقت من کل شیء یعرض لها؛(نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص٤٠٠، حکمت ٢٣٤. در برخی نسخه ها شماره این حدیث از ۲۲۰ تا ۲۳٤ متفاوت است.)

همخوان نیست و در جامعه‌ای که زن و مرد در روابط خانوادگی خویش، بدون توجه به فراخوان طبیعی که خالق برای ایشان (طبق فطرت) حاکم کرده؛ فقط زنده مانی را آموخته اند و نه زندگانی را که هدف مطلوب در آن رسیدن به رشد و تکامل است؛ اتخاذ نقش ها و موقعیت‌های یکسان سبب تجلی افسردگی، عدم تعادل شخصیتی در رفتارهای خانوادگی و زمینه های تخاصم میان زن و مرد می شود؛ آنجا که مرد از درون خویش به مدیریت و حمایت خوانده می‌شود؛ در حالی که همسرش او را به مدیریت نمی‌شناسد یا آنجا که دختر از درون به انعطاف و جلب محبت پدر فراخوانده می‌شود، ولی به این نیاز پاسخ مثبت داده نمی‌شود؛ پیامد این افسردگی‌های درونی بروز رفتارهای همراه با خشونت، کاهش تاب‌آوری و رضاینمندی خواهد بود و از همین روست که تضعیف جایگاه نظارتی و هدایتی پدر، به افزایش عصیانگری و میل به رهابودن فرزند در نوجوانی می‌انجامد.(تحقیقات انجام شده بین سنین ۱۱ تا ۱۷ ساله، نشان می‌دهد ۹۶ درصد نوجوانانی که دچار خطاهای بزرگ و کاه خطرناک می‌شدند؛ تحت تأثیر مشکلات ناشی از رفتارهای آسیب زننده گوناگون والدین با یکدیگر بوده است؛ که محرومیت از پدر(فیزیکی یا روحی) ۵ برابر افراد محروم از مادر است.(ر.ک: بستان، حسین، اسلام و جامعه شناسی خانواده، مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳، ص۱۰۰))

بنابراین راه‌کار مهم و بنیادین دراینباره بازیابی نقش‌های زنانه و مردانه در ابعاد فردی، خانوادگی و اجتماعی با راهیابی دین در تمام صحنه های حیات بشری و کشف و ارائه‌ی معادله های آن توسط مردم و مسئولان اقدام نمود و باید به این واقعیت اعتراف نمود که وقوع انقلاب اسلامی که خود داعیه دار انقلاب فرهنگی و ارائه نگاهی نو به رابطه دین‌داری و حیات اجتماعی است اما اذعان می‌داریم با توجه به سخنرانی مقام معظم رهبری در سی و یکمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) بعد از آن که **تحوّل‌خواهی و تحوّل‌انگیزی را از برجسته‌ترین خصوصیّات حضرت امام**(ره) توصیف می‌کنند؛ اشاره به **تحوّل در نگاه به نسل جوان و اعتماد به آن ها** می توان به این نتیجه مهم دست یافت که **پیشرفت و پسرفت جوامع، وابسته به اراده و عملکرد انسان هاست.**(نقطه‌ی مقابل انقلاب، ارتجاع است. خیلی از انقلابهای دنیا مبتلا به ارتجاع شدند؛ یعنی بعد از آنکه پنج سال، ده سال، پانزده سال از شروع انقلاب گذشت، به خاطر بی‌اهتمامی‌هایشان مبتلا شدند به ارتجاع، به عقب‌گرد؛ این ارتجاع، نقطه‌ی مقابل انقلاب است. و هر دو –یعنی هم پیشرفت انقلابی، هم پسرفت به معنای ارتجاع– بستگی دارد به اراده‌ی انسان ها؛ انسان ها اگر چنانچه درست حرکت بکنند، درست پیش خواهند رفت؛ اگر چنانچه غلط حرکت کنند، پس‌رفت خواهند داشت، که در قرآن هم به هر دوی اینها اشاره شده. در سوره‌ی مبارکه رعد [می فرماید]: إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَومٍ حَتّىٰ يُغَيِّروا ما بِأَنفُسِهِم؛[٤] که سیاق آیات نشان می دهد که [این آیه]، آن جنبه‌ی مثبت را بیان میکند، یعنی وقتی که شما تغییرات مثبت در خودتان

[٤] . سوره‌ی رعد، بخشی از آیه‌ی ۱۱؛ «... در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمیدهد تا آنان حال خود را تغییر دهند....»

ایجاد کردید، خدای متعال هم برای شما حوادث مثبت و واقعیّتهای مثبت را به وجود می‌آورد. دوّمی در سوره‌ی انفال است: ذلکَ بِأنَّ اللَّهَ لَم یَکُ مُغَیِّرًا نعمَةً أنعَمَها عَلی قَومٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِأنفُسِهِم[۵]؛ این جنبه‌ی منفی است، جنبه‌ی عقب‌گرد است، که اگر چنانچه خدا نعمتی به یک ملّتی داد و این ملّت درست حرکت نکردند، درست عمل نکردند، خداوند این نعمت را از اینها می گیرد. شما در دعای کمیل هم می خوانید: اللَّهُمَّ اغفِر لِیَ الذُّنوبَ الَّتی تُغَیِّرُ النِّعَم[۶]؛ این تغییر نعمت، یعنی سلب نعمت، چیزی است که ناشی از اراده است. ما بایستی بشدّت مراقبت میکردیم و مراقبت بکنیم که به این حالت دچار نشویم.)[۷]

پس بنابراین در نظام، این معنا وجود داشته است، بعد از رحلت امام این حرکت تحوّلی وجود داشته است، منتها **آن مقداری که وجود داشته، به نظر ما کافی نیست**. ما به دلایل گوناگون قادریم که در بخش های مختلفِ تمدّنی کشور و تمدّنی نظام، تحوّل ایجاد بکنیم. ولیکن خب نکاتی وجود دارد؛ یعنی انتظار من از خودم و از جوانهایمان و از ملّتمان و از نخبگانمان این است که در فکر ایجاد **تحوّل** در بخشهای مختلفی که نیاز هست باشیم.

در ادامه ایشان با اشاره به **تحوّل‌خواهی؛ گرایش مستمر به بهتر شدن و اجتناب از تحجّر**، اذعان می دارند: «حالا این بخشهایی که باید [در آن ها] تحوّل ایجاد بشود چیست، این یک بحث جداگانه‌ای لازم دارد، من بعداً یک اشاره‌ای خواهم کرد، لکن در تحوّل نکاتی هست؛ اگر بخواهیم تحوّل به معنای واقعی کلمه و به معنای صحیح کلمه اتّفاق بیافتد، به این نکات بایستی توجّه کنیم؛ یک نکته این است که تحوّل‌خواهی لزوماً به معنای اعتراض نیست بلکه به معنای این است: گرایش مستمر به بهتر شدن؛ تحوّل‌خواهی این است؛ یعنی اکتفا نکردن به داشته‌های موجود؛ منشأ تحوّل می تواند این باشد. البتّه ممکن است منشأ مواردی، اعتراض به وضع موجود باشد امّا همیشه این جور نیست. در موارد زیادی تحوّل به معنای این است که ما به آنچه داریم، به داشته‌هایمان اکتفا نمی کنیم، یک قدمی بالاتر، یک مرحله‌ای جلوتر را دنبال می کنیم. حتماً لازم نیست یک جا احساس شکست کرده باشیم تا بخواهیم تحوّل ایجاد کنیم؛ نه، یک جاهایی احساس شکست هم نمی کنیم. من از اینجا چه نتیجه‌ای می خواهم بگیرم؟ میخواهم عرض بکنم در آنجاهایی هم که ما تحوّل مثبت ایجاد کرده‌ایم –مثلاً فرض کنید در مقوله‌ی علم– دیگر کسی نگوید که خب ما دیگر تحوّل کرده‌ایم و احتیاجی نیست؛ نه، ما به آنچه داریم نباید قانع باشیم، به داشته‌های خودمان نباید قانع باشیم بلکه بایستی باز هم تحوّل را بخواهیم و لازم بشمریم و دنبال کنیم؛ حتّی در همین زمینه‌ای که در آنجا تحوّل هم مثلاً داشته‌ایم یا در

---

[۵] . سوره‌ی انفال، بخشی از آیه‌ی ۵۳، «این [کیفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمیدهد، مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند...»

[۶] مصباح‌المتهجّد، ج۲، ص ۸٤٤

[۷] . بیانات رهبری؛ http://farsi.khamenei.ir/ ؛ ۹۹/۳/۱٤

زمینه‌های گوناگون دیگری که تحوّلی انجام گرفته. پس بنابراین تحوّل یعنی میل به شتاب گرفتن و سرعت داشتن در حرکت و جهش در حرکت و اجتناب از تحجّر، اجتناب از پافشاری بر مشهورات غلط؛ معنای تحوّل اینها است و در آنجاهایی که حتّی اعتراضی هم وجود ندارد، این معنا کاملاً وجود دارد. بنابراین این یک نکته است.

همچنین در ادامه می فرمایند: «**در زمینه‌ی مسائل خانواده به معنای واقعی کلمه باید تحوّل ایجاد کنیم.**»[۸] یکی از مسائل در خانواده حکم قصاص یا عدم آن در جایی است که پدری مرتکب قتل فرزندش می شود، بنابرنظرمشهور فقیهان امامیّه یکی از شرایط قصاص این است که قاتل، پدر یا جد پدری مقتول نباشد و دلیل آنان روایات و اجماع است و این در حالی است که قرآن کریم معیار وجود حق قصاص را قصد و عمد قرار داده است.

از اینرو آیاتی که بر اصل حرمت آدم‌کشی و قتل نفس محترم دلالت دارد؛ مانند:

۱.(ولاتَقتُلوا النَّفسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ إلاّبالحَقِّ)[۹] ، که نهی وارد در آن ظهور در حرمت دارد. حرمت آدم‌کشی در آیه شریفه (وجَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مثلُها)[۱۰] نیز تحت عنوان کلی و مطلق «سیّئه» که از بارزترین مصادیق آن همان «قتل نفس» است بازگو شده است، بنابراین کسی را که خون و جان وی محترم است جز براساس حق، مانند اجرای حدّ الهی، نمی‌توان کشت.

۲ .آیاتی که گذشته از دلالت بر اصل حرام بودن قتل نفس، در تشدید آن می‌گوید: کشتن یک انسان بی‌گناه که نه کسی را کشته و نه در زمین فسادی کرده، مانند کشتن همه انسان های بی‌گناه است: (مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أو فَسادٍ فِی الأرضِ فَکَأنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعاً).[۱۱] این تشبیه یا در خصوص گناه است؛ به این بیان که گناه آن قاتل چنان است که همه انسان ها را کشته باشد، یا نظر به اخلال قاتل در نظم اجتماع دارد، که در پی این قتلْ دیگران به دشمنی با او برمی‌خیزند، یا بدین لحاظ است که ممکن است جامعه را دچار آشفتگی و ناامنی و سدّشکنی کند، به گونه‌ای که کوچک‌ترین بهانه‌ای به ریختن خون بی‌گناه بین آن ها نباشد.[۱۲]

همچنین راز الزامی بودن قصاص برای یک طرف و ترخیصی بودن آن برای طرف دیگر این است که قصاص از سویی حقّ است، نه حدّ، و از همین‌رو مجنی‌علیه یا ولی دم می‌تواند و پسندیده است حق خود را عفو

---

[۸] . بیانات رهبری/http://farsi.khamenei.ir ؛ ۹۹/۳/۱٤

[۹] . ۳۳ سوره إسراء

[۱۰] . ٤۰ سوره شوری

[۱۱] . ۳۲ سوره مائده

[۱۲] . تسنیم ، ج۹، ص۱۵۷

کند: (فَمَن عُفِی لَهُ مِن أخیهِ شیءٌ فَاتِّباعٌ بِالمَعروفِ وأداءٌ إلَیهِ بِإحسان)؛ لیکن از سویی دیگر حکم است و از سوی سوم مقدمات استیفای حق و مقدمات اجرای حکم مطرح است، از این‌رو هم مسئول امور قضا در حکومت اسلامی مکلف است تا تحقیق و بررسی کند و هم جامعه اسلامی در تأمین شهود و امارات موظّف‌اند و هم جانی مکلّف است که خود را تسلیم کرده و زمینه استیفای حقّ ولی دم یا مجنی علیه را فراهم کند.[۱۳]

و نکته مهم که آیت الله جوادی آملی به آ« اشاره می کنند و قابل تأمل است، می فرمانید: «دینی که بخواهد مردم را اداره و بر جامعه حکومت کند چنانچه برای آدم‌کشی هیچ حکم الزامی و کیفری نداشته باشد و جز عفو، قانونی نیاورد ماندگار نخواهد بود.»[۱٤]

در ادامه به نظر می رسد، نیاز به بازاندیشی فقهی در جایی است که حتی در خانواده نیز بررسی شود آیا پدری که مرتکب قتل فرزند خود شده؛ به عمد این امر رخ داده یا به صورت غیر عمد بوده و در جایی که با تدارک و نقشه قبلی پدری به طور فجیع و در خواب(با ابزار داس)؛ فرزند خود را به قتل می رساند؛ آیا باز جای تأمل نیست که چنین پدری عمداً مرنکب جنایت می شود و غیرت دینی نام صحیحی برای این کار شنیع و غیر انسانی نیست....

و اگر بگوییم پدری به قصد تأدیب بدنی فرزند و صرفاً حین تأدیب مرتکب قتل شود(و نه با نقشه قبلی و آماده کردن ابزار قتل)؛ در حقیقت قتلی غیر عمد رخ داده و بزرگترین قصاص پدر همان رنج از دست دادن فرزند و فراغ اوست که قطعا راضی به کشتن پاره تن خود نبوده است و همان غصه او را بس است.

و در آخر چه خوب بود اگر دختران را در جامعه دینی به هم کلام شدن با پدر و برادر و روابط عاطفی غلیظ با ایشان تشویق می کردیم و باب خواستگاری ها را باز می نمودیم تا با این کار فرصت حرف زدن و انتخاب صحیح و رسیدن به رشد و بلوغ فکری فرزندمان کمک می کردیم و لذا زمانی که امر خواستگاری زیر نظر والدین و خانواده صورت گیرد، قطعا خطاهای دیگر از قبیل دوست یابی نابه جا و سرخود کمتر رخ خواهد داد.

---

[۱۳] . تسنیم ، ج۹، ص۱٦٥

[۱٤] . تسنیم ، ج۹، ص۱۷٤